خشت اول

اگه استُپ کنم، آزادم می کنی؟!

بچه که بودیم (در کمال افتخار هنوز هم هستیم!)، میان بازیها یکی استپ آزاد بود یک بالا بلندی. از هیجان انگیزترین بازی های دوران خردسالی بود. استپ آزاد اینگونه بود که یکی گرگ می شد(تعداد گرگ متناسب با تعداد افراد بود) می افتاد دنبال بقیه. بقیه هم از زمان شروع بازی شروع می کردند به جیغ زدن و دویدن تا نفس آخر! گرگ که به تو می رسید و محاصره می شدی و هیچ راه فراری از چشم های از حدقه درآمده گرگ که نبود، دو دستت را مثل علامت پیروزی می بردی بالا و می گفتی: استپ! (برخی از بچه ها هم می گفتند موچم) گرگ هم سرافکنده و خشمگین زوزه ای می کشید و از محل حادثه کنار می کشید و می رفت سراغ دیگری! و هر از چندگاهی خودش یا گرگ دیگر می آمد و سرکی می کشید تا کسی به این طعمه نزدیک نشود. این وسط یک دوست، یک نفر که وقتی درحال گرفتار شدن در پنجه گرگ بودی نگران ایستاده بود و کنجکاوانه نگاهت می کرد، دور از چشم گرگ سریع می دوید طرفت و دستش را می زد به دستت و می گفت: آزاد!

و تو هیجان زده و خوشحال از بند گرگ رها می شدی چرا که اگر تا آخر بازی در حال استپ می ماندی باید اسیر گرگ می شدی! بالابلندی اما فرقش این بود که وقتی گرگ دنبالت می دوید تو باید نزدیک ترین بلندی مثل لبه باغچه را پناه می گرفتی و می رفتی آن بالا تا شر گرگ کم شود و برود سراغ دیگری! در هردو بازی اگر دست گرگ در حال دویدن می خورد به تو، آنوقت تو گرگ می شدی!

چه زود گذشت...خدایا! گرگِ نفس در این بازی دنیا وحشیانه دنبالم می کند، این درنده بی رحم سریعتر از پای ثانیه ها عمر مرا تهدید می کند، می ترسم نفس کم بیاورم، می دانی که اگر دستش به من بخورد گرگ می شوم، خدایا! ارتفاع بلندی ها خیلی بالاست، سر زانوانم می سوزد از بس که پریدم و دستم به آن بالا نرسید و خوردم زمین. خدایا! می شود در آغوشم بگیری و مرا بگذاری آن بالا؟! خدایا! اگر استپ کنم آزادم می کنی...؟! حالا که دوباره گرگ ها در شهر آزاد شدند، تنها پناه ما خود توئی که نگذاری دوباره به دام بیافتیم...

■ عطیه السادات حسینی نیا

پیشنهاد چی؟

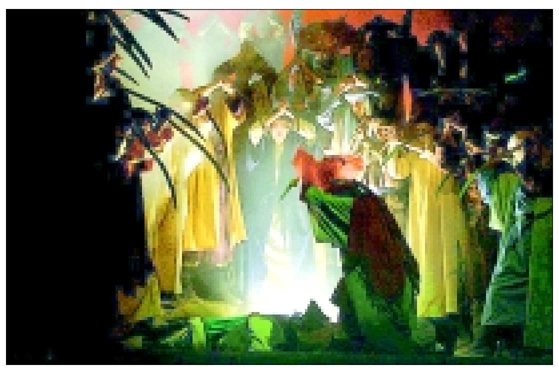

این شب ها دیگر نه رمضان الکریم است که حال نداشته باشی و پای تلویزیون تا نیمه های شب ولو باشی و نه جام جهانی است و فرصت سر چرخاندن از جلوی قاب جادو را نداشته باشی ، تابستان است و فراغت و تعطیلات . . . پس چه بهتر که دو ساعت را بنشینی پای یک کلاس درس طولانی اما فوق العاده جذاب و دیدنی که از تاریخ صدر اسلام تا همین روزهای حماسه و مقاومت در جنگ تحمیلی را برایت به تصویر می کشد ، نمایش «شب آفتابی» ترکیبی از نور و صدا و موسیقی و انفجار و وعظ و شعر و . . . این شب ها را از دست ندهید و خودتان را هر طور شده به انتهای اتوبان بسیج محل لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص) برسانید . برای رزرو بلیت هم ۶۶۷۶۰۳۶۹ - ۶۶۷۲۱۷۱۷ این شماره ها در خدمت شماست . لذت تماشای هبوط آدم تا عاشورای حسینی ، رسالت نبوی و غربت فاطمی ، انقلاب حضرت روح الله و هشت سال مقاومت و . . . حتما برای نسل ما که عادت کرده همه چیز را شعاری و کلیشه ای ببیند ، خیلی خاطره انگیز است . بهزاد بهزادپور با دست پر نشان داده که می شود ، شاهکارهای بی ادعایی را خلق کرد و هنر متعهد را زنده نگه داشت .

طعم گیلاس

محمد عرب لو- دستش را محکم گرفته بود به جعبه تا باز رها نشود و بساطش ولو شود کف اتوبوس. دفعه قبل که از روی یک دست انداز رد شدند، اتوبوس تکان شدیدی خورد، همه چیزش پاشید روی زمین و با هزار زور و زحمت وسایلش را از زیر صندلی ها بیرون کشید، یکی، دو تاشان هم گم شد؛ کلی هم به جان شهرداری نق زد که این چه وضع خیابان است؛ پر از چاله، چوله. اما اینبار حواسش جمع بود، یک دستش به میله بود و با دست دیگر سفت وسایلش را چسبیده بود. چاله چوله های راه را هم حفظ شده بود البته اگر کسی هوس نکند دوباره دستی به این آسفالت نیمه جان خیابان بکشد و به بهانه سیم کشی یا لوله کشی زمین را شخم بزند.

در و پیکر جعبه اش را هم درست کرده بود تا دیگر با هر تکانی یا ضربه ای دهان باز نکند و دردسر ساز شود که دیگر حال و حوصله گم شدن چیزی را نداشت.

دیروز که به محل کارش رفت دید شروع کرده اند به رنگ آمیزی دیوار، همه چیز به هم ریخته بود و دیگر فضایی برای کار کردن نبود. جای دیگری هم نمی توانست کار کند، برای همین دست از پا درازتر برگشته بود خانه و در جواب مادرش سری تکان داد و فقط گفت کار تعطیل است. امروز قرار گذاشته بود یک سری به آنجا بزند تا ببیند اوضاع چطور است، کارشان تمام شده یا نه! دیروز که از نقاش پرسیده بود کی تمام می شود قول امروز صبح را به او داده بود اما چشمش آب نمی خورد که این کار حداقل دو روزی نانش را آجر کند. صدای ترمز اتوبوس را که شنید پایش را به زمین فشار داد و با دستانش محکم میله و جعبه را چسبید، به خیر گذشت و اتفاقی نیافتاد، نفس راحتی کشید که ایستگاه بعد باید پیاده شود و از شر این اتوبوس و تکان های آن هم خلاص می شود.

به ایستگاه که رسید پیاده شد و به طرف حسینیه حرکت کرد. هنوز نرسیده بود که از دور دید نردبان و سطل رنگشان را جمع کرده اند و کنار در گذاشته اند، خیالش راحت شد و در دلش هم دعایی به جان اوستا نقاش کرد که اینقدر خوش قول بوده. جلوتر که رفت هنوز بوی رنگ و تینر بینی اش را قلقلک می داد اما باز به بی کاری می ارزید. ایستاد و کمی به دیوار که حالا خوش آب و رنگ تر شده بود نگاه کرد، جمله ای هم روی آن نوشته شده بود، آن را خواند و بعد لبخند بر لبانش نشست. سر حال تر از همیشه پای دیوار، درست زیر آن جمله نشست و جعبه اش را روی زمین گذاشت، قوطی های واکس را روی آن چید و فرچه ها را هم کنارش گذاشت. با خودش عهد کرد همیشه، همین جا، زیر همین جمله، بساطش را پهن کند:

وَنُريدُ أن نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ استُضعِفُوا فِي الأرضِ وَنَجعَلَهُم أئِمَّه و نَجعَلَهُمُ الوارثين

برای بهتر شدن صفحه و ارائه سوژه و طرح

با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱

برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف

در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:

WWW.KAYHANNEWS.IR

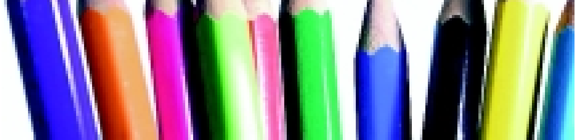

دانشجویان در طرح روایت دنبال چه هستند ؟

بصیرت عمار در کنار مقاومت مالک

■ هدی مقدم

اوایل رمضان امسال؛ با وجودی که تابستان بود و دانشگاه ها تعطیل یا نیمه تعطیل؛ دانشکده علوم حدیث شهر ری، از همیشه پر رفت و آمدتر بود. صد البته جمع شدن بیشتر از ۲۵۰ دانشجوی بسیجی دختر و پسر آن هم از سراسر ایران برای گذراندن یک ماراتن ۱۲ روزه، بایدهم باعث این همه نشاط و تحرک در جوار سیدالکریم بشود. بعد از برگزاری ۵ دوره تربیت راویان نور؛ با همکاری مشترک بسیج دانشجویی و ستاد راهیان نور، به نظر می رسید که این دوره هم، در راستای همان اهداف گذشته و تربیت راوی برای یاد داشت ایثار و خدمات دهی به زائرانی باشد که روزهای آخر سال و یا اولین روزهای سال جدید را در جبهه های جنوب و غرب به میهمانی شهدا می روند؛ اما گویا حوادث پیش آمده در سال گذشته؛ مسیر جدید را پیش روی متولیان این برنامه ها ترسیم کرده بود. و این گونه بود که بسیج، امسال را سال دانایی محوری اعلام کرد و همت خود را روی آموزش همه جانبه نیروهای دانشجویی خود متمرکز کرد. ولی در راستای شعار امسال؛ همت مضاعف خود را در جایی سرمایه گذاری کرد به نام: معاونت روایت مقاومت. قسمتی از سوالات ما پیرامون چرایی و چگونگی این طرح ملی، با گپ نیمه طولانی با کاظم بستاک، یکی از مسئولان ارشد بسیج برطرف شد.

وی در این رابطه می گوید:

وقتی به بیانات مقام معظم رهبری دقت می کنیم؛ متوجه می شویم که ایشان مطالبه آرمان های انقلاب را وظیفه دانشجویان می دانند. این مطالبه جز با دانش و همچنین ارائه این آرمان ها به عموم دانشجویان محقق نمی شود. حالا در این بین، یا دانشجویان بصیرت و دانایی کافی به این شاخص ها را ندارند یا این که در فضای محدودی این مطالبه گری را طرح می کنند و در نهایت بعد از مدتی به فراموشی سپرده می شود و بدتر این که بقیه دانشجویان احساس می کنند از آنها سلب مسئولیت شده است.

این در حالی است که آنچه امام(ره) برای ما ترسیم کرده بود؛ در سه سطح انقلاب اسلامی؛ دفاع مقدس و نهضت جهانی اسلام، عین همان مواردی است که مقام معظم رهبری همواره بر آن تاکید می کنند.

وی در باره محتوای دوره ای نیز گفت:

هر سازمانی بدون نیرو و کادر مناسب، هر اندازه هم به لحاظ ایدئولوژی و ساختار قوی باشد؛ در نهایت به شکست می رسد. اساس این دوره تربیت نیروهایی است که این ۳ ماموریت جدی را پس از فهم عمیق، در سطوح مختلف عملیاتی کنند.

در حقیقت انتقال بصیرت و معنویت یا به عبارت بهتر، نهادینه کردن حکومت دینی میان این نخبگان و نیروهای فعال، مهم ترین هدف ماست. چون دانشجویی که تنها به معنویت بها دهد، در تلاطم های اجتماعی کم می آورد؛ و دانشجویی هم که فقط به سیاسی کاری بپردازد، روزی می رسد که در مقابل دین موضع خواهد گرفت. کشور ما در آینده در دست همین دانشجویان قرار می گیرد. پس باید دانشجویانی بسازیم تا هم بصیرت عمار را داشته باشند و هم توان مالک. یعنی بینشی درست و قدرت مدیریتی بالا.

تلاش برای شبکه سازی مناسب

جامعه ما امروز نیازهایی دارد که همزمان در راستای رفع این نیازها، باید حکومت دینی نیز تحکیم شود. یکی از این نیازها وحدت و انسجام در جبهه فرهنگی است. این وحدت در قالب سازماندهی نیروها تهیه و تدارک شده است. به عبارتی فراخوان همین دانشجویان فعال بسیجی.

گام دوم برای عملیاتی شدن اهداف، شبکه سازی این نیروها برای پوشش فعالیت ها و هماهنگ کردن عملکردها است. این گام، یکی از اساسی ترین گام هاست. در فتنه اخیر، مهم ترین علت به چشم آمدن نیروهای اندک خرابکار، همین شبکه سازی مناسب بود. حتی آنها توانسته بودند باهمین شبکه سازی، بقیه اقشار را هم برای تجمع های خودشان سازماندهی کنند. به نظر می رسد نیروهایی که دراین اردو فراخوان کردیم و از میان ۱۰۰ نیروی فعال در کل کشور گزینش شده اند، قدرت سازماندهی که دارند، خیلی بیشتر از عوامل اغتشاشگر باشد، با درنظر گرفتن این نکته که آموزش تئوریک و اصولی فعالیت های شبکه ای را ندیده اند؛ باز هم ضریب نفوذ این افراد در مراکز آموزشی خودشان زیاد بوده است.

وی با بیان جمله ای از مقام معظم رهبری مبنی بر وظیفه دانشجویان بسیجی گفت:

آقا در سال ۷۹ فرمودند که دانشجویان باید دانشگاه ها را فتح کنند. این فتح چنان دارای اثرات و برکاتی برای نظام و کشور است که شاید بتوان از آن به جهاد در جبهه فرهنگی یاد کرد. فتح قلوب دانشجویان، اولین گام است. دانشجو فطرتی پاک دارد و اگر با استدلال های منطقی و با روشی درست با او گفتگو شود؛ به راحتی حقیقت را می پذیرد. ویژگی دانشجو اساسا همین است. یعنی او اشتباه می کند ولی پس از دانستن حقیقت، اشتباه خود را می پذیرد. وقتی قلب ها آماده شد، وقتی حقایق برایشان روشن شد؛ آن زمان است که جنبش عدالت خواهی و مطالبه گری دانشجویی معنی پیدا می کند. وقتی از همه جای کشور، دانشجویان یک صدا بر خواسته های خود اصرار کنند؛ وقتی آرمان های انقلاب را از مسئولان مطالبه کنند و علت محقق نشدن آن را در یک فضای منسجم پرسش کنند، جوشش در مسئولین نیز بیشتر خواهد شد و این فشار، باعث کارآمدی نظام نیز خواهد شد. و به نظر من معنی این جمله امام که وحدت کلمه رمز پیروزی و تداوم انقلاب است، همین است.

مقدمه ای برای فتح قلب ها

اسلامی کردن دانشگاه ها هم از همین فتح دانشگاه نشأت می گیرد؛ یعنی دیگر این دانشجو نیست که باید بر اساس عقاید استاد خود، تسلیم شود؛ بلکه این اساتید هستند که باید بر اساس اصول ایرانی اسلامی ارائه درس کنند و این فضای رخوت و غرب زدگی و عقب ماندگی برطرف می شود. آن وقت می توانیم بگوییم دانشگاه، کارخانه انسان سازی است. همه این موارد، اساس شکل گیری معاونت روایت مقاومت را تشکیل داد.

روایت یعنی بیان واقعیت؛ آن هم واقعیتی که در کلام منحصر نباشد و به هنرمندانه ترین شیوه ارائه شود. مقاومت هم به معنی آن است که ایستادگی را از گذشته تا به امروز و از امروز تا آینده، همواره با خود مرور کنند. مقاومت حضرت رسول(ص) برای تبلیغ اسلام، مقاومت امام علی(ع) برای حفظ اسلام، مقاومت امام حسین(ع) برای احیای سیره نبوی و... تاریخ ۸ ساله دفاع مقدس که مقاومت ما در برابر همه جهان بود و امروز هم مقاومت ما در جبهه نرم و نیمه که به مراتب ظرافت ها و ریزش های بیشتری نسبت به جبهه سخت دارد.

با توجه به نیازهای دانشجویان در عرصه های مختلف فکری، این دوره ۱۲ روزه به عنوان دوره مقدماتی برگزار شد. در نظر گرفتن تحولاتی که در آینده امکان وقوع دارند و آمادگی همه جانبه نیروهای جوان کشور، باعث شد که مباحث ارائه شده در این دوره، فراگیری خاصی داشته باشد و شامل سرفصل هایی مانند تاریخ اسلام، مباحث معرفتی، تاریخ انقلاب و جنگ، بررسی مسائل منطقه ای مانند بحث افغانستان، کشمیر، لبنان و فلسطین، ترکیه و آذربایجان، عراق و... یا مباحث کلانی مانند آینده دنیای آمریکایی، بررسی مبانی مهدوی و انقلاب جهانی، بررسی جریان صلیبی و پروتستانتیسم انجیلی، بررسی جریان های معاند در طول انقلاب مانند جریان های سلفی، لیبرال، صهیونیسم، مارکسیسم و حتی جریان های برانداز معاصر و در یک کلمه بررسی جریان حق و شاخصه های جریان باطل و نبرد هایی که از ابتدای تاریخ میان این دو جریان وجود داشته؛ پرداخته شود.

به عبارتی سیری را پیش بردیم که دانشجو در حین آموزش و دانایی، مدیریت، مطالبه گری و تحلیل را درک کند و فضایی برایش به وجود آوریم تا آن را تمرین کند.

هفت حاشیه برگزاری دوره جدید

در حین برگزاری این دوره، دانشکده علوم حدیث مانند دانشکده های علوم سیاسی، اساتید خرد و کلان مختلفی را به خود دید، ولی با این تفاوت که برخلاف دانشکده علوم سیاسی، همه این اساتید، به لحاظ گرایش در یک جبهه و در کنار یکدیگر بودند.

۱. صفار هرندی، وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی با موضوع بررسی دوره سازندگی، یکی از جالب ترین اساتید این دوره محسوب می شد. او عریان تر از مابقی اساتید پیرامون غائله برخی همراهان رییس جمهور صحبت کرد و در نهایت ایشان را محکوم کرد. استدلال او نیز درست بود چون یا این همراهان در مسیر انقلاب هستند و بنابراین باید ایران را برای اسلام بخواهند، یا این که خارج این جریان هستند و باید در مورد آنها تجدید نظر کرد. صفار طرح مساله ای مانند مکتب ایرانی آن هم در بین جلسه ای که بسیاری از نگاه های داخلی و خارجی روی آن متمرکز است؛ امری خطرناک و ضربه ای شدید به ایران انقلابی می دانست که چندان نمی توان با اغماض از کنار آن عبور کرد.

۲. سردار رحیم صفوی، با تمرکز روی علل وقوع جنگ در عرصه ملی و منطقه ای، و در نهایت بیان خاطرات آن روزهای خطر، گذشته ای را مرور کرد که قدرت ایمان و اخلاص مردان آن روزگار، باعث می شد تا ۳۴۰ جوان، شبانه به یک لشکری حمله ور شوند. هر چند که زندگی روزمره و دور شدن از آن فضای معنوی و ایمانی اینک او را به جایی رسانده که به گفته خودش امروز، تکیه اش بیشتر روی عقلانیت و ابزار باشد و به هیچ وجه حاضر نباشد چنین عملی را دوباره مرتکب شود.

۳. حسن عباسی، آینده دنیای آمریکایی را حتی با درنظر گرفتن شاخصه اقتصاد، بسیار سیاه و تاریک ترسیم کرد و با استفاده از مستندهایی که خود آمریکایی ها تهیه کرده بودند، به تشریح علل این اضمحلال از درون پرداخت. ترسیم ۴ ویژگی اصلی آمریکا یعنی استکبار، فتنه بالذات، شیطان بزرگ و ام الفساد بودن این کشور را که از بیانات امام(ره) استخراج کرده بود؛ قبل از مباحث اقتصادی تشریح کرد.

۴. وقتی مستندساز «شیر دره پنج شیر» را ببینی، متوجه می شوی که چه اندازه محیط روی ظواهر و قیافه انسان ها تاثیر گذار است! محمدحسین جعفریان که سابقه دو دوره رایزنی فرهنگی در افغانستان را نیز دارد؛ دل خونی از سیاست های منفعلانه ایران در قبال افغانستان داشت. او در نهایت به جلسه خصوصی که با مقام معظم رهبری داشت اشاره کرد و گفت که نظرش را پیرامون برقراری اتحاد در افغانستان داده است و تاکیدش برای همگرایی گروه های افغان روی مساله وحدت زبانی، یعنی زبان فارسی است. روشن شدن تفاوت میان القاعده با طالبان، از محسنات این جلسه بود؛ به عبارتی فهمیدیم با وجودی که بن لادن داماد ملاعمر است و القاعده با طالبان فامیل شده، ولی طالبانی ها خیلی بهتر از القاعده ای ها هستند! چون حداقل دستشان در جیب اجنبی ها نیست و هدف ظاهرا(!) خوبی داشتند؛ برخلاف القاعده که با هدف انتقام از روسیه و برگرداندن شمشیر جهاد از سمت فلسطین به سوی افغانستان تشکیل شد و هنوز هم با اشاره آمریکایی ها دست به اقدام می زنند.

۵. اسکندر حسین اُف، یک آذربایجانی تبعید شده بود که حکومت لائیک آذربایجان، اجازه ورود به کشورش را نمی دهد. وقتی فکر می کنم که بیشترین سرمایه گذاری به لحاظ سیاسی را ایران در آذربایجان انجام داد و بیشترین بهره اش را اسرائیلی ها و آمریکایی ها بردند، بیشتر می فهمم که بی عرضگی در مدیریت یعنی چه... آذربایجانی که بیش از ۸۰ درصد از مردمش شیعه هستند و بیشترین قرابت فرهنگی را میان همه کشورهای جهان نسبت به ایران داراست. بررسی وضیعیت فرهنگی این کشور به خصوص حجاب، مساله ای بود که حسین اُف سعی در طرح آن داشت. دانستن این نکته که مراسم حجاب گذاری خانم ها در آذربایجان، چیزی مانند مراسم عمامه گذاری روحانیون در ایران است؛ خیلی جالب توجه بود. گویا بعد از این مراسم، زنان محجبه اجازه انجام هر کاری را ندارند، مثلاً اجازه تردد از بعضی محلات بدنام را ندارند، در هر حال، اگر دست به کارهای غیراسلامی بزنند، از سوی جامعه متدینین به او این نکته گوشزد می شود که یا حجابت را بردار و ما را بدنام نکن، یا این عمل را ترک کن. به نظر من در جامعه متدین آذربایجان، هر فرد، خودش نوعی گشت ارشاد هم هست و سنت امر به معروف در آنها همچنان پویاست.

۶. مدل شیعی مقاومت و بازخوانی مدل های جنگی، از جمله مباحث جدیدی بود که دراین دوره توسط اساتید مختلف تحلیل شد. دانستن این نکته که شبکه سازی و سازماندهی نیروها «جنگ نیمه» نام دارد و مهمترین کارایی این سبک در یک سال اخیر نشان داده شده؛ از مهمترین مباحث آموزشی این دوره بود. انجام فعالیت های خیریه و یا دادن فتواهایی مانند ازدیاد در تولید نسل نیز یکی از محورهای این مدل از جنگ است. شاید مثال آن برای شما نیز جالب باشد که ترکیه قصد تسخیر آلمان و الجزایر قصد تسخیر فرانسه را داشت. به عبارتی وجود ترک ها و عرب ها در این دو کشور و میزان بالای زاد و ولد میان این نسل های نیمه اروپایی، علاوه بر رواج اسلام، اهرم فشار قوی برای این مردمان نیز محسوب می شود. در هر حال این حرکت آنها از دید غربیان دور نماند و آنها هم با تصویب قوانینی مانند جرم بودن استفاده از نشان های اسلامی مانند حجاب، سعی در جلوگیری از ظهور و بروز اجتماعی آنهاست.

۷. ایران صغیر، موضوعی بود که سلیم غفوری، از زاویه پژوهشگری آن را مورد واکاوی قرار داد. کشمیر و مناقشات این حوزه، دست اندازی انگلیس در این منطقه و حضور انقلاب اسلامی و ولایت فقیه در این قطعه از سرزمینی که طی سالیان مورد مناقشه و دست اندازی واقع شده، از اهم مسایلی بود که غفوری سعی در بیان آن داشت. وجود مدارسی به نام شهید مطهری در این منطقه، تسلط بالای آنها به زبان فارسی و حتی پیگیری برنامه های شبکه های ایران، جالب توجه ترین رفتارهای کشمیری ها از منظر دانشجویان بود.

طنز سوم

مـاسـیـد تـیـتـر در دهـن روزنـامـه هـا:
کـار خـورنـدگـان اراضـی تـمـام شـد!
یعنی کـه هـای و هـوی زمـیـن خـواری فـلان
بـا یـک طـنـیـن چـکـش قـاضـی تـمـام شـد
برخی مـلاحـظـات در ایـن بـیـن شـد لـحـاظ
از هـر لـحـاظ راضـی راضـی تـمـام شـد
گـل از گـل وکـیـل مـدافـع شـکـفـت و بـعـد
تـکـهـای قـاضـی و مـتـقـاضـی تـمـام شـد
منشی نـوشـت آنچـه بـیان گـشت و کار حکـم
بـا ایـن مُـسـوّدات بـیـاضـی تـمـام شـد
بـسـتـنـد یـک جـریـمـه ز بـعـد مـحـاسـبـات
ایـن روضـه بـا زبـان ریـاضـی تـمـام شـد
حالـی بـه هـم رسـیـد و بـه آیـنـده وصـل شد
آن قـیـل و قـال دوره مـاضـی تـمـام شـد

*

تـا چـنـد گـیـر قـافـیـه بـازی کـنـی مـرا
خـود را بـبـاز قـافـیـه، بـازی تـمـام شـد!

■ استاد بوالفضول الشعرا

یادداشت سوم

در آیه ای از انجیل آمده است «او در جایگاه پالاینده و خالص کننده نقره خواهد نشست.»

این آیه برخی از خانم های کلاس انجیل خوانی را دچار سردرگمی کرد. آنها نمی دانستند که این عبارت در مورد ویژگی و ماهیت خداوند چه مفهومی می تواند داشته باشد. از این رو یکی از خانم ها پیشنهاد داد فرایند تصفیه و پالایش نقره را بررسی کند و نتیجه را در جلسه بعدی انجیل خوانی به اطلاع سایرین برساند.

همان هفته با یک نقره کار تماس گرفت و قرار شد او را درمحل کارش ملاقات کند تا نحوه کار او را از نزدیک ببیند. او در مورد علت علاقه خود، گذشته از کنجکاوی در زمینه پالایش نقره چیزی نگفت.

وقتی طرز کار نقره کار را تماشا می کرد، دید که او قطعه ای نقره را روی آتش گرفت و گذاشت کاملاً داغ شود. او توضیح داد که برای پالایش نقره لازم است آن را در وسط شعله، جایی که داغ تر از همه جاست نگهداشت تا همه ناخالصی های آن سوخته و از بین برود.

زن اندیشید ما نیز در چنین نقطه داغی نگه داشته می شویم. بعد دوباره به این آیه که می گفت: «او در جایگاه پالاینده و خالص کننده نقره خواهد نشست» فکر کرد. از نقره کار پرسید آیا واقعاً در تمام مدتی که نقره در حال خلوص یافتن است، او باید آنجا جلوی آتش بنشیند؟

مرد جواب داد بله، نه تنها باید آنجا بنشیند و قطعه نقره را نگهدارد بلکه باید چشمانش را نیز تمام مدت به آن بدوزد.. اگر در تمام آن مدت، لحظه ای نقره را رها کند، خراب خواهد شد.

زن لحظه ای سکوت کرد. بعد پرسید: »از کجا می فهمی نقره کاملاً خالص شده است؟« مرد خندید و گفت: »خوب، خیلی راحت است. هر وقت تصویر خودم را در آن ببینم.»

اگر امروز داغی آتش را احساس می کنی، به یاد داشته باش که خداوند چشم به تو دوخته و همچنان به تو خواهد نگریست تا تصویر خود را در تو ببیند.

با خودش فکر کرد که خدا در حال نگریستن به اوست و او درحال گذراندن هر شرایطی که باشد، در نهایت فردی بهتر خواهد بود و این جملات در ذهنش مرور شد: »زندگی چون یک سکه است. تو می توانی آن را هر طور که بخواهی خرج کنی، اما فقط یک بار.»

همسایه، همسایه است

ساعت تقریبا ۱۰ صبح است و اطراف دکه روزنامه فروشی مطابق معمول شلوغ. جلوی سبد روزنامه ها مرد میانسالی ایستاده که با دقت تیتر روزنامه ها را بررسی می کند! انگار متوجه چند نفری که پشت سرش ایستاده اند نشده است.

تیتر یکی از نشریات این است: نزدیک به ۱۸۰ روستا در پاکستان در معرض نابودی قرار دارند...

چند جوان هم مجله ای که ظاهرا مربوط به ماشین است ورق می زنند، و آنطرف تر هم هفته نامه ها چیده شده...خانم مسنی از مسئول دکه تقاضای یک نشریه آشپزی می کند، و خلاصه زندگی جریان دارد!

تقریبا بیست قدم آنطرف تر، چادری زده اند و چند نفری پای آن مشغول صحبتند...روزنامه ام را می خرم و به سمت چادر حرکت می کنم. همانطوریکه حدس می زدم چادر هلال احمر است، و روی صندوقی که کنار آن گذاشته شده نوشته: کمک به مردم مظلوم پاکستان!

کنار چادر چند بسته آب معدنی و دو سه تا جعبه مقوایی گذاشته شده است و کف صندوق هم چند تا اسکناس تاخورده بیشتر نیست...برایم سوال می شود که چرا صندوق خالیست؟ نکند مردم درگیر زندگی اند و مشکلاتشان اجازه فکر کردن به مسائل پاکستان را نمی دهد!

نمی دانم...

چند دقیقه ای منتظر می شوم. مرد میانسالی که توی دکه بود بعد از بررسی کل نشریات! و خرید یک روزنامه به سمت من و چادر می آید. ظاهرا موتور سیکلتی که اینجا پارک شده متعلق به اوست. روزنامه را تا می کند و می گذارد روی فرمان موتور، بعد از پول خرد هایی که لابد از بقیه پول روزنامه است یک پانصد تومانی برمی دارد و به سمت صندوق می رود.

با مسئول کنار چادر خوش و بشی می کند و می گوید من هر روز به جای صدقه دادن پولم را به مردم پاکستان کمک می کنم، بالاخره شرایط آنجا فرق می کند!

چند لحظه بعد صدای ترمز تاکسی زردرنگی توجهم را به خودش جلب می کند. در تاکسی باز می شود و یک مرد با کیسه دارو و دفترچه بیمه پیاده می شود. کنار صندوق می ایستد، به زحمت توی جیب پشتش دست می کند و یک هزار تومانی می اندازد توی صندوق و هنوز چند قدمی دور نشده که پیرزنی از راه می رسد و او هم پولش را می اندازد!

مرد میانسال هنوز مشغول صحبت است که یک وانت کنار چادر می زند روی ترمز، و راننده پیاده می شود و از عقب ماشین یک بسته آب معدنی به مسئول چادر می دهد و می رود.

نگاهی به خیابان می اندازم. پر است از ماشین و موتور، و در پیاده رو هم مردم در حال رفت و آمدند...

با خودم می گویم نکند در زرق و برق زندگی، همسایه هامان را فراموش کنیم...

■ احمد طحانی از یزد

ساعت ۲۵

میان جاده ها ی ابر...کسی تو را می خواند. کسی که نام تو را، به زیبایی تمام، صدا می کند. کسی که دوستت می دارد...کسی که، مثل هیچ کس نیست...و تو چه شوق عجیبی داری...انگار که سال های سال است منتظر بوده ای... به سان کودکی که انتظار تحفه ای از پیش وعده داده شده را می کشد...و با تمام وجود سر بر می گردانی و خیره می شوی به انتهای جاده ای که هر گز انتهایی نداشته است و حالا...درست همین حالا که وقتش رسیده است، با تردید از خودت می پرسی من؟ هنوز مرددی. که آیا واقعا تو را می خوانند یا نه؟ و باورش شیرین و سخت است...پس باور کن...چرا که روزهاست که سفر کرده ای، سفر کرده ای به خانه ای دیگر...به راهی دیگر...به... بگذریم...هرچه باشد تو گذشته ای... گذشته ای از تمام چیزهایی که با تمام حقارتشان، لذتی برای آدمی دارند. هر چه باشد تو پشت کرده ای؛ پشت کرده ای به روی تمام حرف ها و یادهایی که سرت را گرم و دلت را غافل می کردند. هر چه باشد تو لب بسته ای... زبان به کام عطشناک گرفته ای و هیچ نگفتی...نگفتی آنچه را که گاهی از سر بی کاری، بی حرفی و بی خبری می گفتی...حالا روزهاست که تو دیگر نه بیهوده می بینی و نه بیهوده می شنوی و می گویی؛ نه اینکه نتوانی...نه... بلکه نخواستی. پس به خود بنگر. و این گونه تو در عبور ثانیه های این روزها، ذوب شدی...ذوب شدی در او و حالا کسی تو را می خواند...کسی که مثل هیچ کس نیست... و تو به هر سویی که رو می کنی او را نمی یابی جز در نهان خانه دلت...دلت را که بنگری...نوری میانش پرپر می زند... و نا گاه خود را زلال می‌یابی...گویی تمام ابرها از تو عبور می کنند...حالا دیگر ماه عاشقی به سر رسیده...مراقب خودت باش! مراقب دلت باش! اگر به غبار زمانه تیره و تار نشود...اگر که رخشان و پر تلالو بماند، روزها و ماه ها و سال های عاشقی برای تو، هرگز پایان نمی پذیرد.

■ نیلوفر حیدری

طعم آفتاب

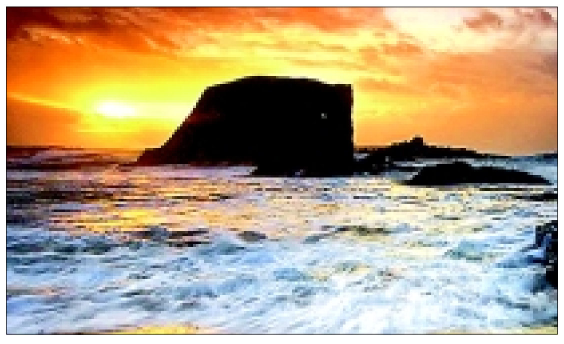

خزان ز غنچه ی تصویر، راست می گذرد
همیشه جمع بود خاطری که غمگین است
درین دو هفته که مهمان این چمن شده ای
به خنده لب مگشا، روزگار گلچین است

صائب تبریزی

اتاق انتظار

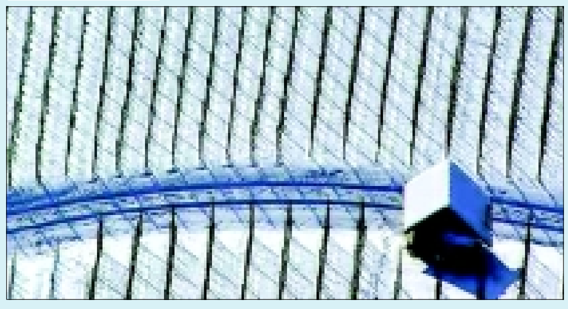

علیرضا عمادی- اسلام مظلوم ترین دین جهان است و شما مظلوم ترین امام جهان. تا نیایی دیواری کوتاه تر از دیوار ما نیست! جور کم فروشی کمپانی های اسلحه سازی غرب را ما باید بکشیم! تاوان قدرت نمایی و نظریات ورشکسته غرب را ما باید بدهیم، در ازای هر ترقه ای که در هر جای جهان می ترکد ما مسلمانان به زندان می رویم، همه صندلی های برقی باید با یک مسلمان تست شوند، تمام روش های روز شکنجه بر بدن ما آزمایش می شوند و اصلاً گوانتانامو را برای همین ساختند، همه ستاره های هالیوود با نقش ما معروف شدند، بورس وال استریت از خون ما جان گرفت و بسیاری از سیاستمداران حقوقشان را مدیون ما هستند. خاورمیانه، مهد اسلام، داغ ترین زمین دنیاست و اگر سرزمین های ما نبود بی بی سی اخبار کجا را پوشش می داد و فاکس نیوز در گزارش ویژه اش از کدام منطقه و کدام مردم، غول بی شاخ و دم تروریست را می ساخت؟! راستی اگر ما نبودیم این سگ هار استعمار پاچه که را می گرفت؟

مسیح (ع) می گفت : هر که بر رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان و هر که قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار(۱). حالا کجاست تا ببیند پیروان مسیحیت مهربانی خنجر زیر گلوی اسلام مظلومی گذاشته اند که نه دست تعدی بر کسی دراز کرده و نه ردای کسی را به غارت برده. هر چند؛ این روز ها حال و روز مسیح هم بهتر از شما نیست، او هم خون دل می خورد از دست این راهبان گبر مسلک مقدس مآب. او هم برای آمدنتان دست به دعا برداشته که صدای شیطان از واتیکان می آید. اما شما که بیایی صحنه عوض می شود. دیگر ما سوژه داغ و بلا نیستیم و اینبار آنها مخاطب اخبار ما خواهند شد. سیاست جهان را ما تعیین می کنیم نه واشنگتن که ۷۰ سال مدیریت گاوچرانها چیزی نداشت جز رنج و درد و فقر و فساد. آن روز رود سند هر قدر هم که طغیان کند دیگر مسلمانی آواره نخواهد شد.

۱- انجیل متی باب پنجم - آیه۳۸

خبری که هم اکنون به دستمان رسید...

سید محمد عماد اعرابی- همزمان با سالگرد حادثه یازدهم سپتامبر، یک هواپیمای توپولوف که بسیار خسته به نظر می رسید خود را به طبقات میانی سازمان ملل کوباند و این سازمان و نهادهای مربوطه اعم از شورای امنیت و دیده بان حقوق بشر و دست اندر کاران آنها را یکجا به هوا فرستاد (سلامتی آقای راننده صلوات!). هنوز ماهیت این افراد مشخص نشده و هیچ گروهی مسئولیت آن را به عهده نگرفته است. خبر های رسیده از گوشه و کنار جهان حاکی است که به دنبال این اقدام مشعشعانه در ایالات متحده و اکثر کشورهای غربی یک هفته عزای عمومی اعلام شد همچنین برخی از کشورها که به دلایل امنیتی از ذکر نام آنها معذوریم این روز را به عنوان عید ملی اعلام کردند. گفتنی است همزمان با این رویداد نیروهای اسرائیل پس از ۶۲ سال، کلیه مواضع خود را ترک کردند و اراضی اشغالی را به صاحبانش برگرداندند، ارتفاعات جولان برای نخستین بار از زمان اشغال آن تا کنون به نیروهای سوری بازگردانده شد و مرزداران لبنان برای اولین بار اجازه مرخصی یافتند. از عراق و افغانستان خبر می رسد نیروهای اشغالگر بند و بساط خود را جمع کرده اند و آماده بازگشت به کشورشان شده اند. امدادگران آمریکایی در تلاشند تا لااقل آن قسمتی از قوانین جهانی را که به آنها حق وتو می داد سالم از زیر آوار بیرون بکشند. گزارش ها حاکی از آن است که در همین مدت زمان اندک از نابود شدن این نهاد مؤثر جهانی (!) آمار گرسنگان جهان به نصف کاهش پیدا کرد و بسیاری از کشورهای مستعمره به استقلال کامل رسیدند و حکومت های مردمی زمام امور را به دست گرفتند.

رئیس جمهور آمریکا بلافاصله در یک کنفرانس خبری حاضر شد و این اقدام را محکوم کرد. وی ادامه داد ایالات متحده بار دیگر اسیر تروریست شده است و خاطر نشان کرد برای مبارزه با تروریست ها، کشورهای جهان یا با ما هستند یا با هر که می خواهند باشند، همان لشگرکشی های قبلی برای هفت پشتمان بس است! (صدای سوت و کف حضار) یکی از خبرنگاران آمریکایی که به علت تعویق در اقساط به تازگی خانه اش توسط بانک مصادره شده بود از آقای رئیس جمهور درباره اقتصاد شکوفای آمریکا سؤال کرد که ایشان در جواب او با یک حرکت سر به یکی از حضار اشاره کرد و گفت سامی! خبرنگاری دیگر از مسئله هسته ای ایران وآثار تحریم ها پرسید و پاسخ شنید : برو بابا! این تحریم ها رو که همه پیچوندن! البته این پاسخ از جانب حضار بود نه شخص آقای رئیس جمهور که ایشان اعتقاد داشتند باید تحریم های بیشتری اعمال کرد (صدای قهقهه حضار) ناگهان خانم برونی از پشت پرده به روی سن آمدند، ایشان پس از اینکه با تعجب حاضرین مواجه شدند توضیح دادند: از آنجایی که بنده حوصله ام در خانه سر می رود لذا به خانه همه دوستان سر می زنم و... (چهره حاضران گل انداخت) این افتخار ملی فرانسه ضمن حمایت از همه مباحث مطروحه انفجار سازمان ملل را محکوم کرد و برای همه جان باختگان آن اظهار تأسف کرد و گفت : انگار که داغ صد شوهر یک جا دیده باشم! حیف شد که از دنیا رفتند، می توانستم در مواقع بی حوصلگی به آنها هم سری بزنم اما افسوس! حضار در حالی که لب پایین را به غایت توسط دندان بالا می فشردند خواستار بیرون انداختن او از محل کنفرانس شدند، در همین حین یکی از محافظان به ایشان فرمود : یه آقا بیرون کارتون داره و یه چیزایی میگه! و خانوم برونی با شتاب مجلس را ترک کردند. حاضرین نفس راحتی کشیدند و آماده پرسش سؤالاتشان شدند که جایگاه را خالی دیدند و هرچه چشم انداختند خبری از آقای رئیس جمهور نبود. همزمان شایعه ای با این مضمون دهان به دهان می چرخید : اون آقایی که رفته بود دم در آقای رئیس جمهور بود. پس از اتمام کنفرانس، خبرنگاران به محل حادثه رفتند و با کمال تعجب دیدند نیروهای خودجوش مردمی اقدام به تأسیس یک مک دونالند مجهز برای استفاده عموم به جای این سازمان جهانی کرده اند!

بوی بارون

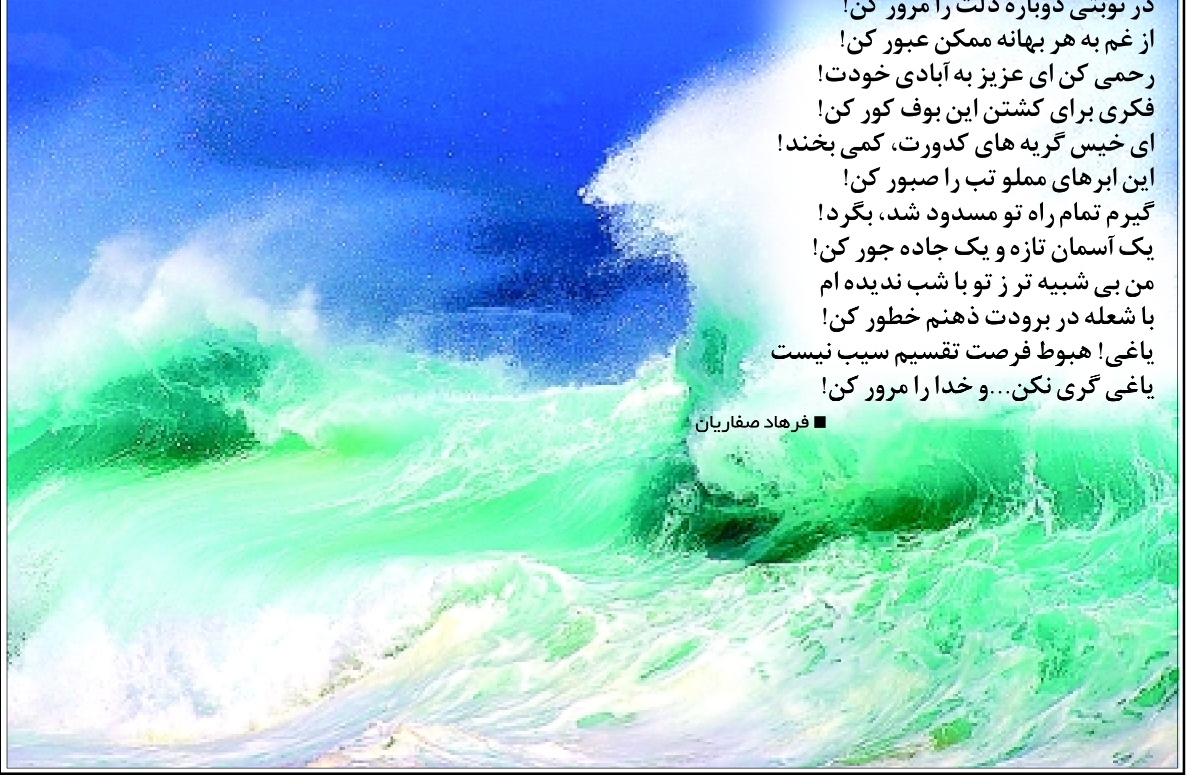

در نوبتی دوباره دلت را مرور کن!
از غم به هر بهانه ممکن عبور کن!
رحمی کن ای عزیز به آبادی خودت!
فکری برای کشتن این بوف کور کن!
ای خیس گریه های کدورت، کمی بخند!
این ابرهای مملو تب را صبور کن!
گیرم تمام راه تو مسدود شد، بگرد!
یک آسمان تازه و یک جاده جور کن!
من بی شبیه تر ز تو با شب ندیده ام
با شعله در برودت ذهنم خطور کن!
یاغی! هبوط فرصت تقسیم سیب نیست
یاغی گری نکن...و خدا را مرور کن!

■ فرهاد صفاریان